

در پاسخ به مقاله " ما بزرگ شده ایم آقای بیات زاده "

آقای بهنود، حتماً اطلاع دارید که " افراد بزرگ "

با مسئولیت عمل می کنند!

(۳)

آقای مسعود بهنود حتماً می داند، کسی که ادعای طرفداری از "تجدد و مدرنیسم" ، آنهم در نظام حکومتی با استروکتور و بافت استبدادی و یا دیکتاتوری - همچون رژیم شاه - داشت ، می بایستی از لحاظ سیاسی علیه آن استروکتور و هیئت حاکمه مستبد ، که در حقیقت ، آن نظام بدوران گذشته تاریخ تعلق داشت و نمی توانست با دوران " تجدد خواهی " همخوانی و ربط داشته باشد ، کارزار مبارزاتی و تبلیغاتی براه می انداخت و در آن مورد مشخص ، به فعالیت های " فرهنگی " و " روشنگری " دست می زد .

ممکن است آقای بهنود توضیح دهند چه تفاوتی بین "متد و شیوه" کار روزنامه آیندگان و قلم بمزدهای دوران محمد رضاشاه و "شیوه و متد" نویسندگان کیهان تهران بر رهبری آقای حسین شریعتمداری در جمهوری اسلامی ، وجود دارد ؟

۵ - همانطور که اشاره رفت ، اختلاف نظر من با آقای مسعود بهنود ، مربوط به " برداشتی " است که ایشان در باره "تجدد و مدرنیسم" در رابطه با " هویت سیاسی " آقای داریوش همایون ، در دوران رژیم شاه و انتشار روزنامه آیندگان ، ارائه داده بودند .

آقای بهنود ، بصورت تبلیغاتی ، موضوع " تجدد و مدرنیسم " را به محور اصلی مقاله خود در رابطه با قدر دانی از " معلم " شان ، آقای داریوش همایون ، تبدیل کرده بود ، ولی ، تا کنون برای خواننده مقاله خود روشن نکرده اند ، که ایشان صرفنظر از جنبه تبلیغاتی آن مسئله ، از لحاظ سیاسی ، تحت عنوان " تجدد و مدرنیسم " ، چه برداشتی دارند ، و " تجدد و مدرنیسم " مورد نظر ایشان ، در برگیرنده کدام یک از عنصرها و " ارزش " هاست ؟

اگر چه " حکم " ایشان در رابطه با " تجدد و مدرنیسم " ، در مقاله " داریوش همایون و مکتب آیندگان " ، مورد اعتراض من و بعضی افراد دیگر از جمله آقایان سین ابراهیمی و حسین منتظرحقیقی ... قرار گرفت ، ولی محتوی آن مقاله ، باعث رضایت خاطر بخشی از سلطنت طلبان و آن بخش از نیروهای جمهوری خواه ، که موضوع همکاری با آقای داریوش همایون ، مدتهاست که در دستور کارشان قرار دارد ، ولی فضای سیاسی موجود ، هنوز ، برای این همکاری و ائتلاف بطور علنی ، آماده نیست ، شد .

آقای مسعود بهنود حتماً می داند، کسی که ادعای طرفداری از "تجدد و مدرنیسم" ، آنهم در نظام حکومتی با استروکتور و بافت استبدادی و یا دیکتاتوری - همچون رژیم شاه - داشت ، می بایستی از لحاظ سیاسی علیه آن استروکتور و هیئت حاکمه مستبد، که در حقیقت آن نظام ، بدوران گذشته تاریخ تعلق داشت و نمی توانست با دوران " تجدد خواهی " همخوانی و ربط داشته باشد ، کارزار مبارزاتی و تبلیغاتی براه می انداخت و در آن مورد مشخص ، به فعالیت های " روشنگری " و " فرهنگی " دست می زد .

و یا اینکه چون آقای بهنود " روزنامه نگار " هستند و نه " سیاستمدار " ، بر این مبنی ایشان قصد دخالت در امور سیاسی را هیچگاه نداشته اند ، و " تجدد و مدرنیسم " مورد نظر ایشان ، چه در گذشته (دوران شاه) و چه در زمان حال (جمهوری اسلامی) شامل استروکتور و بافت حکومتی نمی شده و نمی شود!

در واقع ، اگر آقای مسعود بهنود در زمان رژیم شاه به **تعریف جهانشمول "تجدد و مدرنیسم"** ، اعتقاد می داشت ، حتماً می بایستی در آن مقطع تاریخی - دوران شاه - ، در صف نویسندگان ، روزنامه نگاران و نیروهای سیاسی مخالف سانسور و طرفدار آزادی بیان، قلم، اندیشه، جمعاعات ... - در آن سوئی که جلال آل احمد و کانون نویسندگان قرار داشت - ، قرار می گرفت و در واقع به طرفداری از **"جامعه باز"** عمل می کرد و نه اینکه در کنار آقای داریوش همایون ، کمک به تحمیق مردم و تضعیف نیروهای مخالف سانسور، نماید.

۶ - خواننده می تواند با مطالعه مقاله ای که آقای مسعود بهنود در وصف آقای داریوش همایون و مکتب آیندگان ، به نگارش در آورده اند ، و همچنین پاسخی که ایشان به نوشته انتقادی من داده اند ، به چگونگی بخشی از خصوصیات **"مکتب آیندگان"** ، و **"مدت و شیوه"** نگارش شاگردان آن **"مکتب"** ، پی برند.

بازی با الفاظ ، پاسخ ندادن به سئوالات بطور مشخص، حرف آوردن در وسط حرف و منحرف کردن موضوع بحث و اشاره به مسائلی که اصولاً مربوط به بحث نیستند - و نه این که با اشاره به مسائل و مطالب جدید و کمک گرفتن از آنها ، بخاطر روشنتر کردن جوانب موضوع بحث - ، و ایجاد این تصور در خواننده که نویسنده مقاله عقل کل است، و **"راهگشا"** ، با وجود تسلط بر تمام مسائل سیاسی و اجتماعی ، فردی است **"معتدل"** ، **"متین"** ، **"پاکدامن"** ، که حتماً باید بر آن اعتماد کرد و به محتوی مطالب نوشته هایش کوچکترین شکمی ننمود، چون هدف او و در واقع **"مکتب آیندگان"** ، نه تحمیق توده های مردم، بلکه چیزی ، جز راهنمایی ، خیر و بهزیستی **"ایرانیان"** ، نیست!!

در رابطه با مشخصاتی که اشاره رفت ، بخاطر قضاوت خوانندگان محترم این نوشته ، من به قسمت هائی از مقاله مورد بحث، اشاره می کنم و توضیحاتی در مورد جوانب مختلف آن ، ارائه می دهم.
آقای بهنود در مقاله **"مابزرگ شده ایم آقای بیات زاده"** ، نوشته اند :

" ... اما حالا جناب بیات زاده است ، مردی محترم و درد آشنا که به میدان در آمده است و دارد از سنت باستانی مباحثات سیاسی که از دوره شهریور بیست در تاریخ ادبیات سیاسی این ملک مانده است دفاع می کند. بیرقی که آقای بیات زاده برداشته انصاف دهیم که سال های سال بر دست بیش تر اهل سیاست و قلم این دیار بود ، به تبع همان فرهنگ دهه بیست. مقالات محمد مسعود ، کریمپور شیرازی و ... و این پرچم به سالیان دراز از جمله در جوانی ما مقدس می نمود و به شعارهای دلنشین آراسته بود و از قهرمانان یاد می کرد و حقدار بود و حق شناس و دیگران همه در جبهه باطل بودند. جنگ جنگ حق و باطل بود. اما...

اما حالا داریم بزرگ می شویم. در داخل و خارج از ایران آدم های بزرگ شده دست به کارهای بزرگ می زنند. اسناد می جویند و خرافه را یکدست نمی پذیرند اگر حتی به قبول عام درآمده باشد. از جمله آن که نسبی پسند شده اند. سهم هر کس را در تاریخ به اندازه می دهند. گیرم ترازوهایمان هنوز به مثقال نیست اما ترازوست به هر حال. شاید کراهت داوری های بی وجه و بی اعتبار بر اساس خرافات خبر را از آن روز دریافتیم که شیخ صادق خلخالی در ادعانامه امیرعباس هویدا و در توجیه اعدام های آن زمان خود نوشت « این رجال [...] برای خود و فرزندان خود خانه های پرتجمل ساختند و وسایل عیش و نوش و مشروب و قمار و هرزگی و زن بارگی و حتی تریاک و هروئین را برای نابودی نسل جوان به وفور و گسترده در اختیار مردم قرار دادند...» [صفحه 354 خاطرات آیت الله خلخالی] و یا همان شیخ در علت اعدام عباس علی خلعتبری گفت او «ترتیب دفن زباله های اتمی را در ایران داده و هزاران ایران را به بیماری و درد مبتلا کرده است» و در مورد پرویز نیکخواه و علت اعدام به راستی ناعادلانه او نوشت «مدتی کوتاه با اغواگری برای شاه و انقلاب شاه و ملت تبلیغ می کرد و برادرش یکی از طاغوتیان و سرمایه داران وابسته به دربار بود که او را [...] بازداشت کردم ولی او با حقه بازی از دست ما فرار کرد. شاید خداوند ما را به خاطر این تسامح ببخشد» [!].

مطالبی که اشاره رفت ، بیانگر این اصل هستند که ، آقای بهنود بر پایه **"شیوه و مدت"** روزنامه نگاری که در **"مکتب آیندگان"** یاد گرفته اند. سعی کرده اند از پاسخ دادن صریح به سئوالات مطرح شده از سوی من، امتناع ورزند، و با بازی با واژه ها و حتی وارونه جلوه دادن نظرات مقابل، و یا وارد کردن موضوع و مسئله ای که اصولاً ربطی به موضوع بحث ندارند در وسط بحث ، آنها را نه بخاطر روشن کردن جوانب موضوع بحث، بلکه، بخاطر منحرف کردن سمت و سوی بحث.

برای اینکه جوانب این گفتار بهتر تفهیم شود من با باز کردن و تفسیر همین بخش از نوشته آقای بهنود که در بالا نقل شد ، به چگونگی " متد و شیوه " نگارش ایشان ، اشاره می کنم .:

الف - آقای بهنود، در مقاله خود در پاسخ بمن در رابطه با اعتراض من به " تحریف تاریخ " و مخالفت من با " حکم " ایشان مبنی بر اینکه آقای داریوش همایون در دوران شاه ، پرچم دار " تجدد و مدرنیسم " ، بوده است. نوشته اند :

" ... اما حالا داریم بزرگ می شویم. در داخل و خارج از ایران آدم های بزرگ شده دست به کارهای بزرگ می زنند. اسناد می جویند و خرافه را یکدست نمی پذیرند اگر حتی به قبول عام درآمده باشد. از جمله آن که نسبی پسند شده اند. سهم هر کس را در تاریخ به اندازه می دهند."

بدون اینکه بیان دارند و برای خواننده خود توضیح دهند که بنظر ایشان ، به کدام قسمت از نوشته ی ۱۵ صفحه ای من ایراد وارد است. چرا و بر پایه کدام اسناد و مدارک تاریخی ، ایراد وارد است . و با ارائه سند و استدلال ، غلط بودن محتوی نوشته مرا ثابت کنند . ولی ، همانطور که اشاره رفت ، ایشان - **بزرگ شده "مکتب آیندگان"** - ، با قطار کردن یک سری الفاظ در کنار یکدیگر ، یک " حکم " کلی صادر کرده است . جالب اینکه ، در این حکم کلی ، مجدداً بر حکم قبلی خود ، مبنی بر اینکه آقای داریوش همایون پرچم دار " **تجدد و مدرنیسم** " است و جلال آل احمد در کنار شیخ فضل الله نوری قرار دارد - همان مسائل مورد اختلاف - ، با نگارش جمله ی ، " **از جمله آن که نسبی پسند شده اند**" صحنه گذاشته است . بدون اینکه به این مسئله توجه کرده باشند که ، من آن نوشته ۱۵ صفحه ای را که در " **اعتراض به تحریف تاریخ " از سوی ایشان** نوشتم ، به یکسری اسناد و مدارک اشاره کردم . اتفاقاً اعتراض من درست بر پایه همین گفته خود ایشان است که اگر بنا باشد " **... سهم هر کس را در تاریخ به اندازه " عملکردش داد ، دفاع از " تجدد و مدرنیسم** " نمی تواند سهم آقای داریوش همایون ، در دوران رژیم شاه باشد! و در همین رابطه بود که ، ۷ صفحه آن نوشته طولانی را ، فقط به نقل قول از مقاله " **داریوش همایون و مکتب آیندگان** " و کتاب " **از سید ضیاء تا بختیار** " ، که هر دو بقلم خود آقای مسعود بهنود هستند ، اختصاص دادم. روی این اصل ، پایه کار من بر محور ارائه " **اسناد** " ، بوده است و بهیچوجه نمی تواند به " **خرافه** " ، ربطی داشته باشد . مگر اینکه آقای بهنود مدعی گردند محتوی کتاب " **از سید ضیاء تا بختیار** " ، کوچکترین ارزش " **سندیت** " ، ندارد و ایشان آن کتاب را بر پایه " **خرافه** " ، و " **جعل اسناد و مدارک** " ، تحریر کرده اند ؟

اتفاقاً ، " **سهم هر کس را در تاریخ به اندازه می دهند** " ، گفتاریست درست که مورد تأیید من هم هست . اما این امر زمانی می تواند بطور دقیق و منصفانه عملی گردد که ، به تمام حوادث و واقعیات تاریخی دقیقاً بر خورد شود و به تمام جوانب رویدادها و اتفاقاتی که رخ داده اند ، توجه شود. در رابطه با چگونگی این روند کار و معیار بود که ، من نوشتم که ، آقای مسعود بهنود دست به تحریف تاریخ زده است ! حتماً آقای بهنود ، با من در این مورد مشخص همنظر هستند ، و آن اینکه ، کسانی " **نسبی پسند** " ، هستند که از " **تحریف تاریخ** " و **وارونه جلوه دادن حقایق** ، دوری جویند.

ب - آقای مسعود بهنود با بکار بردن چند واژه ی بی ربط ، همچون " **تند و پرخاشخو و چارپایه گذار** " ، " **نثر آل احمد خوندار و عصبی و پرشتاب** " ، در مقاله خود ، یکی از نویسندگان مخالف با سانسور و طرفدار حاکمیت قانون را ، در **مقطع تاریخی** مورد بحث ، در کنار شیخ فضل الله نوری قرار داد ، چون بخوبی می دانست و آگاه بود که افکار عمومی نسبت به روحانیونی همچون شیخ فضل الله نوری چطور فکر می کند و نسبت به چنان روحانیونی ، حساسیت و تنفر دارد . ایشان با زرنگی مخصوص به خود ، سعی کردند ، از این " **حساسیت و تنفر** " ، منتهی درجه سوء استفاده را بنمایند و در این بین " **جلیقه ای سفید** " ، بدون اینکه کوچکترین " **لکه** " ای بر آن باشد ، برای آقای داریوش همایون دوختند . حتی ، ایشان با تکیه بر **جسارت و زرنگی** که در " **مکتب آیندگان** " یاد گرفته اند ، بدون توجه به مطالبی که خود در کتاب " **از سید ضیاء تا بختیار** " ، در باره ماهیت جناب همایون نوشته بودند ، " **بیرق تجدد طلبی و مدرنیسم** " در دوران رژیم شاه را ، بدست جناب همایون ، آنهم تحت عنوان ، قدردانی از یک " **معلم** " ، دادند!

در رابطه با اعتراض به " **کنگره نویسندگان** " مورد نظر " **دربار شاه** " ، که جلال آل احمد در کنار فعالین دیگر ، نقش بزرگی در شکل دادن به آن اعتراض داشت - و من در نوشته قبل (بخش دوم این نوشته) ، به نقل از کتاب " **نامه های جلال آل احمد** " ، به آن مسئله اشاره کرده ام - ، در این بخش از این نوشته به بخشی از گفته های آقای داریوش آشوری به نقل از شماره ۳۷ " **ماهنامه فرهنگی و هنری کلب** " ، فروردین ۱۳۷۲ ، صفحات ۲۴۳- ۲۴۳ اشاره می کنم ، تا قدری بیشتر جوانب این امر روشن شود که

اظهارات آقای بهنود در "انتخاب"، آقای داریوش همایون، آنهم بخاطر "تجدد و مدرنیسم"، در آن مقطع تاریخی، چقدر بر خلاف واقعیات حاکم بر جامعه ایران، بوده است.

آقای داریوش آشوری در پاسخ به سؤال آقای علی دهباشی مبنی بر: "در تشکیل کانون نویسندگان در سال ۴۷ [سال ۱۳۴۷] هم شرکت داشتید؟"، پاسخ داده است:

"بله، «کانون نویسندگان» را ما درست کردیم. اولین اعلامیه اش را هم من نوشتم. در نوشتن اساسنامه آن هم من شرکت داشتم. ایده اش به هر حال از من بود. ماجرا هم اینگونه شروع شد که می خواستند یک کنگره نویسندگان درست کنند زیر نظر شجاع الدین شفا و نویسندگانی را از جاهای مختلف دنیا دعوت کنند. کار خیلی نمایی بود. ما هم گفتیم، در حالیکه ما نویسندگان ایرانی سخت زیر فشار سانسور هستیم، این بازی چیست! من در جلسه ای که هفت - هشت نفری داشتیم، پیشنهاد کردم اعلامیه ای در مورد آن امضا بکنیم. گفتند، پس خودت بنویس. من متنش را نوشتم و امضا کردیم و بعد هم آن کنگره منتهی شد. به دنبال آن آمدیم و «کانون نویسندگان» را درست کردیم. «کانون نویسندگان» یک جریان غیر سیاسی آزادیخواهانه بود. و تمام حرف ما هم این بود که مواد قانون اساسی در مورد آزادی بیان رعایت بشود و ما به عنوان نویسندگان حق داشته باشیم یک کانون داشته باشیم. که این را هم نگذاشتند. هیچوقت رژیم کانون را برسمیت نشناخت".

پ - همانطور که اشاره رفت، من به آقای بهنود در اتخاذ چنان "شیوه و متد" کار غیر اصولی، در برخورد به مسائل تاریخی، اعتراض کردم و با اشاره به مبارزات و اعتراضاتی که از سوی کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی در آن مقطع تاریخی، در اعتراض به عملکرد و سیاست رژیم شاه و حمایت از مبارزات و خواست های مردم ایران از جمله نویسندگانی همچون جلال آل احمد، به ایشان یادآور شدم که در آن مقطع تاریخی که جناب مسعود بهنود، به همکاری آقای داریوش همایون مفتخر شدند، وضع حاکم بر ایران چگونه بود و آقای داریوش همایون، یکی از مهره های اصلی نظام سرکوبگر شاه بود و فردی چون او، بهیچوجه نمی تواند مدافع "تجدد و مدرنیسم" در آن مقطع تاریخی ایران باشد. چون آقای بهنود بر پایه شواهد تاریخی، برایش امکان نداشت و ندارد که ادعای قبلی خود را در باره تجدد طلبی آقای داریوش همایون، ثابت کند و بخوبی آگاه است که در باره هویت گذشته آقای داریوش همایون، تحریف تاریخ کرده است، و واقعیات را آنطور که بوده است، برای خوانندگان خود توضیح نداده است، و هیچگونه توضیحی و یا جوابی در باره نوشته ۱۵ صفحه ای من - نوشته ای که تقریباً ۷ صفحه آن، نقل قول از مقاله ی "داریوش همایون و مکتب آیندگان"، و همچنین کتاب "از سید ضیاء تا بختیار"، که هر دوی آنها بقلم خود ایشان هستند -، نمی توانست ارائه دهد، و یا برای دفاع از ادعای خود، شمه ای از عملکردها و فعالیت های شاگردان "مکتب آیندگان"، در دفاع از "حقوق دمکراتیک و قانونی مردم ایران" را بیان دارد. یک مرتبه، در وسط مقاله ی پاسخ به من - "ما بزرگ شده ایم آقای بیات زاده" -، به صحرای کربلا زده و بدون هیچ رابطه ای، پای "شیخ صادق خلخالی" را بمیان آورده است. در واقع همان "شیوه و متد" کاری که قبلاً در نگارش مقاله "داریوش همایون و مکتب آیندگان"، بکار برده بود و با بمیان آوردن پای جلال آل احمد و وصل دادن او به شیخ فضل الله نوری، بیرق داری "تجددطلبی و مدرنیسم" را بدست آقای داریوش همایون داد. این بار، پای شیخ صادق خلخالی، فردی که تمام آزادیخواهان و انسان دوستان ایرانی، نسبت به او تنفر خاصی دارند را، برای منحرف کردن ذهن خواننده مقاله خود (ما بزرگ شده ایم آقای بیات زاده) به میان آورده است. من در همین این نوشته، قبلاً، دو پاراگراف کامل از مقاله ایشان را، نقل قول کردم، تا خوانندگان، خود بتوانند بهتر به چگونگی نگارش و استدلالات آقای بهنود، و سوء استفاده از نام شیخ صادق خلخالی، آشنا شوند.

ت - راستی اگر خوانندگان مقاله "داریوش همایون و مکتب آیندگان"، به این فکر بیفتند و یکمرتبه از خود سؤال کنند، که اگر تهمت های آقای بهنود نسبت به جلال آل احمد و وصل کردن او به شیخ فضل الله نوری را، از مقاله "داریوش همایون و مکتب آیندگان" حذف کنیم، اصولاً در آن مقاله، در توضیح "تجدد و مدرنیسم مکتب آیندگان" و شخصیت "دمکرات، ملی و آزادمش" ای، همچون آقای داریوش همایون، چه چیزی باقی می ماند که دلالت بر واهی نبودن ادعای آقای مسعود بهنود باشد؟

آقای بهنود، در رابطه با اعتراض من، به اتهاماتی که ایشان به جلال آل احمد زده بود، چیزی در مقاله مورد بحث ننوشت، که چرا ایشان، بجای نقد نوشته های جلال آل احمد و روشنگری در باره مواضع و نظرات ایشان، که می توانست بسیار مفید باشد. چنان غیر مسئولانه و غیر دمکراتیک با جلال آل احمد، برخورد کرده است، امری که یکی از علل اعتراض من به "شیوه و متد" نگارش آن مقاله بود. ایشان در آن مورد نه تنها چیزی ننوشت، بلکه بر پایه بازی با الفاظ و حرف آوردن توی حرف، استفاده از

واژه‌های بی ربطی، همچون "نثر آل احمد خوندار و عصبی و پرشتاب"، "تند و پرخاشخو و چارپایه گذار"، در مقاله خود را، به "داوری" در باره خودش ربط داده است. ایشان در آن مقاله نوشته اند.

"آقای بیات زاده نقل جمله ای از جلال ال احمد را از من، و داوریم را درباره خود، باز با همان روش مرضیه مرسوم به آن جا رسانده بودند که به این ترتیب من مبارزات قهرمانان مخالفان رژیم پهلوی را نفی کرده ام و از جمله به اعضای مبارز کنفدراسیون جهانی دانشجویان ایرانی هم بی حرمتی کرده ام..."

بیان این مسئله، صحیح است که آقای بهنود در نوشته خود در تجلیل آقای داریوش همایون، بطور مستقیم از کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی، نامی نبرده اند، ولی اگر بنا باشد، آنطور که ایشان علاقه دارند و خود در باره "هویت سیاسی" آقای داریوش همایون "حکم" داده اند، "قضاوت" کنیم و نه آنطور که، عملکرد و رفتار و سیاست گذشته آقای همایون - یکی از مهره های اصلی رژیم ترور و خفقان محمد رضاشاهی - بیانگر آنست. یعنی، ادعای آقای مسعود بهنود در رابطه با علمداری "تجدد و مدرنیسم" از سوی آقای داریوش همایون را بپذیریم، در آنوقت ما کنفدراسیونی ها، باید از خود سؤال کنیم که چرا علیه "تجدد و مدرنیسم" مبارزه کرده ایم؟

در واقع آقای بهنود، با بازی با واژه ها، نتیجه سیاسی که از نوشته "داریوش همایون و مکتب آیندگان" می خواسته است بگیرد، گرفته است. و آن اینکه، هر کس که در مقابل "تجدد و مدرنیسم" داریوش همایون قرار گیرد، پس در "جبهه"، "ارتجاع" و "استبداد" قرار دارد. همانطور که به خیال خود، جلال آل احمد را، قرار داد!! مگر ایشان ننوشته بود، میان "تجدد و مدرنیسم" و "شیخ فضل الله نوری"، ایشان، "تجدد و مدرنیسم" و در حقیقت آقای داریوش همایون را "انتخاب" کرد!!

اتفاقاً، ما کنفدراسیونی ها، علیه رژیم ارتجاعی و مستبد محمد رضا شاه پهلوی، مبارزه کردیم و آقای داریوش همایون را یکی از مهره های اصلی رژیم وابسته به امپریالیسم شاه می دانستیم. من "حکم" آقای بهنود را در پرچمداری آقای داریوش همایون از "تجدد و مدرنیسم"، توهین به تمام مبارزین و فعالین آن مقطع تاریخی، از جمله "اعضای مبارز کنفدراسیون جهانی دانشجویان ایرانی" تلقی کردم و در این رابطه به مخالفت با مطالب مقاله ایشان پرداختم!

ث - من در نوشته "اعتراض به تحریف تاریخ از سوی آقای مسعود بهنود" نوشتم:
"فراموش نکرده ایم، در زمانی که سیاستگزاران رژیم منفور محمد رضا شاه تصمیم به بی حرمتی و شایع پراکنی نسبت به مخالفین و منتقدین خود میگرفتند، تمام روزی نامه های ایران در خدمت تبلیغ و یخش نظرات آنها قرار داشتند از جمله روزنامه آیندگان همین آقای داریوش همایون."

توجه آقای مسعود بهنود به مقاله "مشت نمونه خروار است" که بنا بر دستور مقام امنیتی، آقای پرویز ثابتی، توسط نویسنده کتاب معمای هویدا، علیه کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی و ۵ نفر از فعالین سیاسی اپوزیسیون، بنگارش در آمده بود جلب می کنم. در رابطه با سیاست های انتشاراتی آن دوران، این سؤال مطرح است که آیا "مکتبی" که بنا بر ادعای شما، مبلغ تجدد و مدرنیسم، بوده است، صحیح بوده است، در خدمت آن «سیاست» قرار گیرد و کوچکترین عکس العمل انتقادی نسبت به آن وضع که بدون ارائه کوچکترین مدرک و سندی، آن چنان بیشرمانه عمل می کرد و دست به تهمت و افترا می زد، از خود نشان ندهد؟"

من در نوشته اعتراضی خود، به "بی حرمتی و شایع پراکنی، تهمت و افترا" که در زمان رژیم شاه نسبت به فعالین "کنفدراسیون جهانی..." روا شده بود و "تبلیغاتی" که در همکاری با مقام امنیتی آقای پرویز ثابتی، قائم مقام "ساواک" شاه، علیه جنبش دانشجویی، بپا شده بود اعتراض کردم، و در همین رابطه بود که بدرستی مطرح کردم که آقای داریوش همایون، نمی تواند رابطه ای با "تجدد و مدرنیسم" داشته باشد و توجه آقای بهنود را به متن مقاله "مشت نمونه خروار است"، جلب کردم!

جناب بهنود ، در مقاله "**ما بزرگ شده ایم آقای بیات زاده**" ، بخاطر منحرف کردن بحث ، بخلط مدعی شده اند که گویا من ایشان را "**سلطنت طلب**" معرفی کرده ام (- ادعائی که در نوشته قبل (بخش ۲) ، اشتباه بودن آن را توضیح دادم ، چون من ، دفاع از نظام سلطنتی را بعنوان معیار برای تشخیص درست بودن و یا غلط بودن نظرات انسانها قبول ندارم . بنظر من "**دمکرات**" بودن و اعتقاد به نظام دمکراتیک داشتن ، ربطی به چگونگی شکل نظام حکومتی ندارد ، اگر چه من خود جمهوریخواه هستم (- ، ولی ، ایشان در پاسخ من ، ننوشتند که در زمان رژیم شاه ، بر تمام روزنامه ها ، حتی بر "**آیندگان**" ، سانسور حاکم بود و روزنامه ها در آنزمان مجبور بودند که هر چه را سازمان امنیت شاه (ساواک و در واقع دستگاه آقای پرویز ثابتی) ، دستور می داد ، چاپ کنند . حال ، چرا ایشان چنین ننوشتند ، نه به این خاطر که شاید ،ایشان "**سلطنت طلب**" شده اند ! ایشان بخوبی بر این امر ، آگاهی داشتند که اگر در مقاله خود، بواقعیات حاکم بر جامعه ایران ، در مقطع تاریخی مورد بحث ، اشاره کنند ، در آنوقت دیگر ، نمی توانند بر پرچمداری ، "**تجدد و مدرنیسم**" آقای داریوش همایون و "**مکتب آیندگان**" تاکید ورزند!!

ایشان در جواب سؤال من ، سئوالی که در بالا به آن اشاره رفت ، می نویسند:

"حالا بپرسید که چرا من پاسخی می نویسم به این بهانه. می گویم از آن رو که بشارت داده باشم که آن فرهنگ بینان سوز صد در صدی که اگر کسی با ماست چنان طاهر و قدسی است که بر دیوار خانه هیچ حسن دیگری هم باشد و اگر کسی با ماست چنان طاهر و قدسی است که بر دیوار خانه همسایه اش هم نمی توان یادگاری ، نوشت دارد آرام آرام از ما دور می شود. در داخل کشور با همه بند و منع ها که هست جوانان به راه افتاده و یاد بزرگان بزرگ و اهالی اندیشه و عمل را گرامی می دارند. کتاب ها می نویسند از خرافه های تاریخ معاصر. نسل تازه با هزار زحمت دارد می کوشد رازهای عقب افتادگی ایران را در لابلای واقعیت ها پیدا کند. از همین رو کتاب هائی اکادمیک درباره تاریخ ایران که با سند نوشته می شود فراوان خواستار دارد. کتاب هائی مانند معمای هویدای جناب عباس میلانی چندین هزار می فروشد. نوشته های خارجی ها درباره تاریخ معاصر از آن رو که احتمال بی غرضی در آن فزون ترست دست به دست می گردد. و همه نشانه آن است که داریم بزرگ می شویم. دیگر آن ها که انگار همه رازهای سر به مهر گذشته و امروز که هیچ ، راه رستگاری فردا را هم کشف کرده اند در چشم نسل تازه ایرانی به کودکانی می مانند که کت و شلوار بابابزرگ را به تن کرده و با عصائی در دست تشیخ می کنند."

آقای بهنود ، بدون اینکه باین مسئله توجه داشته باشند که سازمان سوسیالیست های ایران و شخص من ، که یکی از فعالین آن سازمان می باشم، جزو اولین پرچمداران دفاع از "**حقوق آن کسانی که با ما نیستند**" بوده و هستیم - تاریخچه ۲۰ سال مبارزات سازمان سوسیالیست های ایران بهترین گواه بر این واقعیت است - ، بر پایه "**متد و شیوه**" نگارشی که در "**مکتب آیندگان**" یاد گرفته است ، مجدداً با الفاظ بازی کرده، و کوشش نموده است تا خواننده خود را ، تحمیق نماید و در همین بخش از نوشته مورد بحث چنین وانمود کرده است ، که گویا این جناب ، چیزی هم از منتقد مقاله خود، طلبکار هستند !

در واقع من (منصور بیات زاده) یکی از آن پنج نفری بودم که در نوشته "**اعتراض به تحریف تاریخ از سوی آقای مسعود بهنود**" ، به آن اشاره کردم و نوشتم که از سوی جناب آقای عباس (ملک زاده) میلانی ، با کمک گردانندگان روز نامه آیندگان و دیگر مبلغین رژیم و ساواک در دوران حکومت شاه - بر پنج نفر از فعالین سیاسی - ، اتهامات ناروایی را نسبت دادند. از جمله، این حضرات متجدد و متمدن، مرا متهم به "**جاسوس**"

شرق و غرب " کرده بودند ، مرا متهم به "خیانت به منافع ملی ایران" نموده بودند ، مرا متهم به "ظرفداری از تروریسم بین المللی" ، نموده بودند...
من ، بخود اجازه دادم و به جناب مسعود بهنود ، نویسنده محترم روزنامه آیندگان ، یاد آور شدم که چنان رفتار و کرداری که با ما کنفدراسیونیها ، شد ، با "تجدد و مدرنیسم" ، کوچکترین رابطه ای ندارد! در واقع ، نویسندگان و ناشرین روزنامه ها ئی که در خدمت تبلیغات رژیم قرار داشتند، در زمان شاه، کوچکترین ارزشی برای "فردیت" قائل نبودند و بهیچوجه "حرمت" انسانهای مخالف رژیم وابسته به امیرالیست شاه را محترم نشمردند و غیر مسئولانه در خدمت رژیم شاه ، عمل کردند ؟ من هیچ انتظاری از "مکتبی" های آیندگان ندارم که بخاطر آن اعمال و "اتهامات" ، عذر خواهی کنند . اما ، جالب این است که این حضرات ، طلب کار هم شده اند و درس "دمکراسی" می دهند، و خود را بیرق دار "تجدد و مدرنیسم" در دوران رژیم شاه می دانند!

ممکن است آقای بهنود توضیح دهند چه تفاوتی بین "متد و شیوه" کار روزنامه آیندگان و قلم بمزدهای دوران محمد رضاشاه و "شیوه و متد" نویسندگان کیهان تهران برهبری آقای حسین شریعتمداری در جمهوری اسلامی ، وجود دارد ؟
جناب بهنود ، نوشته اند : "آن فرهنگ بنیان سوز صد در صدی که اگر کسی با مانیست نمی تواند واجد هیچ حسن دیگری هم باشد" . آیا ممکن است ایشان توضیح دهند ، از "کدام فرهنگ بنیان سوز" صحبت می کنند ؟ - و سهم آقای داریوش همایون و "مکتب آیندگان" در تحکیم و توسعه "آن فرهنگ بنیان سوز" چقدر است ؟ - و یا اینکه در بازی با الفاظ ، اشتباهاً ، واژه های "فرهنگ" ، "بنیان" و "سوز" را بر پایه "شیوه و متد" ، "مکتب آیندگان" ، بدون توجه به محتوی آنها ، در کنار هم قطار کرده اند ؟
ممکن است ایشان توضیح دهند ، در کجا و در چه رابطه ای ، من در نوشته "اعتراض به تحریف تاریخ از سوی آقای مسعود بهنود" نوشته ام ، "کسی [که] با ما نیست نمی تواند واجد هیچ حسن دیگری هم باشد" ؟

آقای بهنود توجه ندارند ، آن "حسنی" که ایشان برای آقای داریوش همایون ، اخیراً در نظر گرفته اند ، حتماً آنرا بر پایه "معیار" و "ترازوی" "مکتب آیندگان" تعیین کرده اند ، که آن "معیار و ترازو" در مغایرت کامل با معیار و ترازوی جوامع دمکراتیک و فرهنگ دمکراسی قرار دارد . اگر منظور از "تجدد و مدرنیسم" ، دفاع از "مدرنیته" و "جامعه باز" باشد ، و در واقع محترم شمردن حقوق و بهزیستی "انسان" و در تحلیل نهائی دفاع از "اصل فردیت" و "جامعه مدنی" و "حاکمیت قانون" ، چنان نظرانی را نمی توان در زندگینامه جناب داریوش همایون ، آنهم در بخش دوران رژیم شاه ، جا داد .
آقای داریوش همایون ، نقش تاریخی در کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ، علیه حکومت ملی دکتر محمد مصدق و پایمال کردن حقوق ملت ایران بعهده داشته است ، و آقای بهنود بخوبی اطلاع دارند ، زمانیکه خانم "اولبرایت" وزیر امور خارجه دولت پرزیدنت کلینکتون ، از نقش دولت آمریکا در کودتا علیه حکومت ملی و قانونی دکتر مصدق ، صحبت بمیان آورد و از دخالت دولت آمریکا در امور داخلی ایران ، معذرت خواست ، این آقا معلم - جناب آقای داریوش همایون - بود که ، به خانم آلبرایت اعتراض داشت که چرا ایشان ، "قیام ملی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲" که افرادی همچون آقای شعبان جعفری تاجبخش و خانم پری عضدی ، تیمسار زاهدی و آقای اردشیر زاهدی و... در آن شرکت داشته اند را "کودتا" ، نامیده است !!

روشن نیست که اگر آقای بهنود شاگرد "مکتب آیندگان" در رابطه با درک و فهم فرهنگ دمکراسی با "مشکل معرفتی" روبرو نیست ، در کجای فرهنگ دمکراسی آمده است ، که هر کس حاضر نشود ، "سیاست" و "عملکرد" های غلط و حتی "خیانت" بار افراد و

نیروهای دگراندیش و مخالف خود را جزو "**محسنات**" آنها محسوب دارد ، نمی تواند "**دمکرات**" باشد ، و چنین افرادی را باید سرزنش کرد ؟
من که در نوشته "**اعتراض به تحریف تاریخ از سوی آقای مسعود بهنود**" ، اصولاً مطلبی در باره "**محتوی کتاب معمای هویدا**" ، ننوشته بودم - من در آن نوشته فقط اشاره به همکاری نویسنده آن کتاب - آقای عباس (ملک زاده) میلانی - ، با "**ساواک**" شاه ، کرده بودم . من حتی در آن نوشته ، از جزوه ای که در باره اسرار فعالیت های ضد ایرانی در خارج از کشور ، بقلم "**جناب عباس (ملک زاده) میلانی**" ، علیه جنبش دانشجویی برهبری کنفدراسیون جهانی - اتحاد ملی، که با همکاری و بنا بر دستور "**ساواک**" و آقای پرویز ثابتی ، تحریر شده بود، و بزبانهای خارجی نیز ترجمه شد و سعی شد تا بر مبنی آن "**اراجیف**" ، در سراسر جهان ، تبلیغات علیه کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی - اتحاد ملی، ترتیب داده شود ، چیزی ننوشته بودم ، که شما در دفاع از "**جناب عباس میلانی**" ، برخاسته اید و از کتاب های "**آکدیمیک**" ، و فروش چندین هزار نسخه، "**کتاب معمای هویدا**" ، صحبت کرد اید.
در مقاله شما در این مورد می خوانیم:

" ... در داخل کشور با همه بند و منع ها که هست جوانان به راه افتاده و یاد بزرگان بزرگ و اهالی اندیشه و عمل را گرامی می دارند. کتاب ها می نویسند از خرافه های تاریخ معاصر. نسل تازه با هزار زحمت دارد می کوشد رازهای عقب افتادگی ایران را در لابلای واقعیت ها پیدا کند. از همین رو کتاب های آکادمیک درباره تاریخ ایران که با سند نوشته می شود فراوان خواستار دارد. کتاب های مانند معمای هویدای جناب عباس میلانی چندین هزار می فروشد."

ادامه دارد

دکتر منصور بیات زاده

۲۴ - اردیبهشت ۱۳۸۳ برابر با ۱۳ ماه مه ۲۰۰۴

socialistha@ois-iran.com

www.ois-iran.com